

طاهره قره‌العین

گر به تو افتدم نظر چهره به چهره رو به رو

بالاخره موفق نشدم که از طاهره (قره‌العین) چشم‌پوشیم. لطافت اشعارش ما را به سوی خود می‌کشاند. ناآرامی، بیقراری و جستجوی آتش، هیجان‌زده‌مان می‌ساخت و دیگر آنکه لطافت اشعارش ما را به سوی خود می‌کشاند. و سرانجام تلخی که او را به خود خواند مکرمان می‌کرد و گمراهی‌اش، ناامیدمان می‌گرداند. باری ما فقط به جنبه ادبی زندگی او پرداخته‌ایم. لزومی ندارد اسلام خود را به رخ کسی بکشیم اما بی‌فایده هم نمی‌نماید! اشهدان لاله‌الله و اشهدان محمد رسول‌الله

غزلی * از طاهره (قره‌العین)

گر به تو افتدم نظر چهره به چهره رو به رو
از پی دیدن رخت همچو صبا فته‌ام
دوردهان تنگ تو عارض عنبرین خطت
می‌رود از فراق تو خون دل از دو دیده‌ام
مهر ترا دل حزین یافته بر قماش جان
در دل خویش طاهره گشت و نجست جز ترا
* یاد کنیم از فریدون فروغی که سال‌ها پیش این غزل را به زیبایی خواند و سال پیش در کتب آنروز، تهنای و بیماری درگذشت.

جذبات شوقک الجمت بسلاسل الغم و البلا
اگر آن صنم ز سرستم پی کشتنم بنهد قدم
سحر آن نگار ستمگرم قدمی نهاد به سترم
لمعات و جهک اشرف و شعاع طلعتک اعلی
به جواب طیل‌الست تو ز لاجو کوس بلازدند
من و عشق آن همه خوبرو که چو شد صلابی بلابرو
نه چو زلف غالیه بار او نه چو چشم فتنه شعار او
تو که غافل از می و شاهدی بی مرد عابد زاهدی
بمراد زلف معلقی بی اسب وزین مغرقی
تو و تخت و تاج سکندری من و رسم و راه قلندری
بگذر ز منزل ما و من بگزین بملک فناوطن
چو شنید ناله مرگ من پی ساز من شد و برک من
چه شود که آتش حیرتی ز نیم به قله طور دل
پی خوان دعوت عشق او همه شب ز خیل کرو بیان
تو که فلس ماهی حیرتی چه زنی ز بحر وجود دم

متن دست‌نویس شعر در خط نستعلیق با تزیینات و حاشیه‌های زیاده. در پایین آن عبارت «نوشته در روزهای غمگین» دیده می‌شود.

دردی شیرین که نام و ننگ نمی شناسد

محمد ایوبی

نام شاعره، پیش از هر حرف و نظری، مرا در برابر این پرسش قرار داد که چگونه است شاعرانی، از نگاه نقد، شأنی پایین‌تر می‌یابند و می‌شوند شاعر درجه دو و سه - اگر درجه بندی در این خصوص مقبول افتد، که خود حقیر شک دارم - و عجب اینکه بیشتر این شاعران درجه دو و سه، پشتوانه‌ای پایسته از کلام و کلمه و فهم و درایت و در یک کلمه فرهنگ داشته و دارند. (مثل همین شاعر که فعلاً به بهانه‌ی شعرش، قلم را رها کرده‌ایم تا برود به استناد تاریخ ادبیات، این زن، از نظر پیش و آگاهی و استادی در فقه و کلام، اعجوبه‌ای بوده است، اما من فقط با شعرش در این نوشته کار دارم) آن چه مسلم است، هنر درد بی‌علاجی است که به جان هنرمند می‌افتد، دردی شیرین که معمولاً نام و ننگ نمی‌شناسد و در نهایت به اعتیادی می‌رسد که من آن را مثبت می‌دانم - البته برای مخاطبان مثبت می‌نماید و گرنه کم نداشته‌ایم هنرمندانی که جان و نام و نان بر کار هنری نهاده‌اند. حلاج و سهروردی و عین‌القضات خودمان بمانند، که آدم درخشانی مثل بهل نیزان فرانسوی را این درد جاودانه، حتی بعد از مرگ رها نمی‌کند و به دلیل نوشتن و خوب نوشتن و وابسته نبودن لابد، سردمداران حزب کمونیست فرانسه، هر چه دم قلمشان می‌آید و سرزبانان، از فحش و دشنام، نثارش می‌کنند. نویسنده‌ای که هم‌کلاس زان پل سارتر بوده و هم قد و هم شان کامو، آدمی که در سی و پنج سالگی کشته شده است و گویا نگاه نابخشودنی‌اش این بوده که از حزب کمونیست فرانسه استعفا داده، تا حزبی‌ها برچسب جاسوسی و نامردی بر او بزنند و آثارش را تحریم کنند! (رجوع شود به کتاب عدل عربی نیزان و مقدمه سارتر بر کتاب) یا مگر هنرمندانی مثل «تسوه تایوا» کم بوده‌اند که به خودکشی وادار شده‌اند؟ از قصه دور نیفتیم، تمام شاعران در تمام دنیا - چه تابعه تلقین شعرشان کرده باشد چه نکرده باشد همه می‌خواسته‌اند یگانه و سرآمد باشند، چرا درباری‌ها و بیاریشان این امر به وقوع پیوسته؟ من به این نتیجه رسیده‌ام که هنر، مخصوصاً هنر شعر، هوو را برنرفته است؛ مخصوصاً اگر این هوو عجزه‌ای باشد با ظاهری جذاب که سیاستش می‌خوانند، که شاعر را معمولاً به ورطه ملخ می‌کشاند و کمتر مدیحه‌ای پیدا می‌کند که نظم نباشد و آفات کامل شعر را دارا باشد. این چنین است که ناصر خسرو با تمام تبحرش در زبان شاعر درجه دویی بیشتر نشده. گمان می‌کنید، اگر ملک‌الشعرای بهار، زندگی سیاسی نداشت، شاعر بی‌ظنیری نمی‌شد؟ هووی سیاست این مرد هنرمند را، یعنی شعرش را، در همین حدی که می‌بینید نگه داشته و اجازه‌ی فرزای دلخواه و یگانه به او نداده است. اگر نیما اسپر سیاست می‌شد، می‌توانست گشاینده‌ی سرفصلی باشد در شعر تا بدین غایت کاری؟ در این خصوص به شاملو استناد نکنید، در واقع شاملو، بت سیاست را در پیشگاه شعر سر برید، با سیاست (از هر نوعش) شوخی کرد، لکن با شعر هرگز. نگویید شاعرانی داشته‌ایم که اهل سیاست بوده‌اند؛ اول این که این گروه از جمله مردانی نبوده‌اند که به قول سهراب، به جای آنها درخت پشیمان تا هوا تازه شود، دوم این شاعران در متن کارهای سیاسی بوده‌اند، اما شعرشان را دم باد سیاست نشانده‌اند، فلان شاعر برای پر کردن این شکم بی‌هنر بیچ بیچ، معلم بوده، دیگری مثلاً سفیری کرده است. آیا در شعر پابلو نرودا، اثر و نشانه‌ای از سیاست، به تعبیری که بر زبان عامه هست، می‌بینید؟

مطلب از این قرار است که خانم طاهره قره‌العین، گویا همسر معنوی و هنری دوشان شعر بوده، گفتم هنر، مخصوصاً شعر، هوو پذیر نیست، چه هووی اولی باشد چه دومی، کاسه کوزه‌ها را بر فرق هر که دم چنگش بیاید می‌شکند و مسلماً معشوقه همیشه دم چنگ است، چه حاضر باشد چه غایب، فرق نمی‌کند که هرگز حدیث حاضر و غایب شنیده‌ایم و من در میان جمع و دلم جای دیگر است. هنر شعر، تفنن را بر نمی‌تابد، ممکن است موسیقی کار کنی و خط هم بنویسی، اما امکان ندارد کار سیاست کنی و مثلاً مصلحی اجتماعی باشی و شعر هم بگویی، از این مصلحان معاصر کم نداریم که ظاهراً دیوانشان ۶ جلد است. نمونه می‌خواهید؟ استاد عباس قزاق با نام هم بیرم؟ قرار نیست برای من دشمن بترشید، خودم به اندازه کافی دارم - اینجاست که نباید قره‌العین را شاعری مثلاً در مقام پروین اعتصامی بگیریم، بسیار بوده و هستند کسانی که نار خوب می‌زده‌اند خط خوبی هم داشته‌اند و گاهی بنا به موقعیتی، شعر کی هم گفته‌اند. آیا کسانی که شعر سهراب سپهری را دوست دارند، نقاشیش را هم شفته و عاشقند؟ این است که اولاً شعرهای خوب قره‌العین در حد همان تفنن مانده‌اند، ثانیاً بعضی از شهرهای ملامحمد باقر صحبت لاری، فوت شده در ۱۲۵۱ ه. ق، به اسم قره‌العین یعنی در رفته، (شاید مخاطبان از شاعر، گر به تو افتدم نظر چهره به چهره رو به رو/ شرح دهم غم تو را نکته به نکته، مو به مو، توقع شعرهای دیگری را هم داشته‌اند، پس سراغ آدهای کمتر مشهوری رفته‌اند و به شعرشان ناخکک‌ها زده‌اند. و این خصیلت، لابد از خصایل ما ایرانی‌هاست، هر رباعی دلپسندی که خوانده‌ایم به حساب خیامش مگر نوشته‌ایم؟ یا مگر نسل من فراموش می‌کند که استادی نام آور، تمام غزل‌های حزین لاهیجی را به نام خود به زیور طبع آراست و اگر دکتر شفیع کدکنی - که آن روزها هنوز دکتر نشده بود - یقه‌اش را نگرفته بود، حالا وارثان آن استاد، لابد ادعای دیوان‌حزین را داشتند از اهل کتاب و شعر؟ و مخلص کلام، شعر درد که هیچ شاعر درد هم نداشته‌ایم.

اما آنچه مسلم است، قره‌العین با چند غزل توانسته، جایی برای خود باز کند و این می‌رساند اگر مشغولیات ذهنی دیگر را کنار می‌گذاشت و به شاعری می‌پرداخت، امروز شعری داشتیم که مقطع مهمی از تاریخ اجتماعی این ملک را بازتاب بود، اما در چنان تاریخی (عهد قجرها را می‌گویم) ظاهراً، آنچنان زمان و زمانه، اسیر آشفته‌گی بوده که در شهر کورها، یک چشم، می‌توانست جلوه‌ها کند و گرفت و گیر روشنفکران آن دوره‌ها، به این جهت بوده، زمانه‌ای بوده که باید مشعل بر می‌داشتی به قول مولانا و در پی انسان می‌گشتی، آنچه مسلم می‌نماید خود قره‌العین به شعر باری به هر جهتی نگاه می‌کرده، شاعری که سروده، در ره عشقت ای صنم، شیفته‌ی بلا منم/ چه مغایرت کنی؟ یا غمت آشنا منم. برده به روی بسته‌ای، زلف به هم شکسته‌ای؟ از همه خلق رسته‌ای، از همگان جدا منم/ آگاه شعر مولانا را تقلید می‌کرده و می‌سروده: شیر تویی، شکر تویی، شاخه تویی، ثمر تویی/ شمس تویی، قمر تویی، ذره منم، هب منم/ نخل تویی، رطب تویی، لعبت نوش لب تویی/ خواجه‌ی با ادب تویی، بنده‌ی بی حیا منم (نگاه کنید به غزل یار مرا، غار مرا، عشق جگر خوار مرا/ یار تویی، غار تویی، خواجه نگهدار مرا و الخ...)

بازی آنچه مسلم است، قره‌العین، طبع روانی داشته و در پی دانش و آگاهی بوده (کاری که زنان دوره‌ی او کمتر بلدان توجه کرده‌اند) خطی خوش داشته و نامه‌ها و مناجات‌هایش به خط خوش او مانده‌اند. عربی می‌دانسته و همین راه مطالعه را برایش باز می‌کرده، شعرهای دو زبانی‌اش (به عربی و فارسی) بیان‌کننده‌ی همین مطلب است. غیر از مولانا، گویا از جامی هم تاثیر گرفته است. سخن را کوتاه کنم، هر کس در گسترش زبان فارسی، خواسته و ناخواسته، زحمتی کشیده، یادش به گمان من لازم است. همین.

بخشی از کتاب مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی نوشته محقق ارجمند محمد حسن رجیبی [نویسنده زندگی‌نامه سیاسی امام خمینی (ره)]

۱۲۲۳-۱۲۶۸ ق، فاطمه مشهور به زرین تاج و ملقب به زکیه و طاهره و مکتی به ام‌السلمه از زنان عالم، سخنور و شاعر. وی در خانواده‌ای روحانی و دانشمند به دنیا آمد. پدرش ملا صالح برغانی از علمای قزوین و عموهایش ملامحمد تقی برغانی (۱۲۶۴ق) مرجع تقلید و رئیس حوزه علمیه قزوین و ملا محمد علی برغانی (حدود ۱۲۷۰ ق) از علماء و فضلالی قزوین بودند. همچنین مادرش، عمه اش ماه شرف خانم، دختر عمویش ام‌کلثوم برغانی و خواهرش ربابه از زنان دانشمند و عالم قزوین به شمار می‌رفتند. وی از کودکی شروع به فراگرفتن خواندن و نوشتن کرد. مقدمات علوم اسلامی را نزد پدر آموخت و فقه و اصول و کلام و تفسیر را نیز از پدر و عمویش ملامحمد تقی فرا گرفت. به دلیل هوش و استعداد فوق‌العاده‌اش مدارج ترقی را به سرعت پیمود. ملامحمد تقی که مراتب فضل و کمال و هوش و استعداد او را دریافته بود وی را به عقد پدرش ملامحمد درآورد و

به نام خدا
سر آغاز
پروین بی‌چتر
و بی‌هراس...
هیچ کس خودش
برای خودش
چشم تولد نمی‌گیرد.
به همین دلیل است که
«پروین» در سالگرد
تولدش تنها در ضیافتی
که آسمان به پای کند،
شرکت کرد. بدون چتر
و بی‌هراس از خیس
شدن.
درست مثل سال
قبل وقتی که آبان ماه،
پروین برای اولین بار
توزیع شده، امسال هم از
صبح روز توزیع
شماره‌ی آبان ماه، باران
شدیدی، باریدن
گرفت. گرچه صاحبان
کیوسک‌ها توانستند
پراحت‌تر، پروین را
روی پیشخوان نگذارند
اما دلخوشیم که ما هم
در آن ضیافت سهم
بودیم. باران روز تولد
پروین تقدیم به تمام
کسانی که بدون چتر
زیر باران قدم زدند و
همراهی از خیس شدن
نداشتند و دلشان برای
دوستانشان تنگ شد.
وعده ملاقات ما
در چنین جشنی ساعت
۸ صبح سال دیگر زیر
باران دومین سال تولد
پروین؛ بی‌چتر و
بی‌هراس...

اما می‌خواهیم
یک کیک خانگی به
شما هدیه کنیم. مواد
اولیه مورد نیاز برای
تهیه این کیک شامل:
مصاحبه‌ها و
عکس‌های جالبی است.
از همکاران خودمان. از
همین حالا مشغول دو
دوره کردن بعضی
عکس‌ها از آلبوم‌های
خانوادگی‌تان هستیم.
شما هم اگر مایل
هستید و از همکاران ما
پرسش‌هایی دارید
می‌توانید بی‌هیچ آداب
و ترتیبی با ما در میان
بگذارید. کیک خوش
طعم و تولد پروین
خواهد شد. حتم دارم.

یک خداحافظی
هم باقی مانده. لازم
نیست مثل شماره
گذشته دلیلی برای
حذف صفحه کودک و
نوجوان ارائه دهیم.
پیرامون ما پر از
حذف‌های بی‌دلیل این
موجودات بی‌گناه
است. از سهل‌انگاری،
بیماری، فقر... که ما
را از استبدال بی‌بیان
می‌سازد. مطالب
زیادی مربوط به این
صفحه هنوز به دست ما
می‌رسد و دلنگمان
می‌کند. عجاتاً یک
خداحافظی ساده از
دستان پرمی‌آید. در
آینده بیشتر در این باره
یا هم صحبت خواهیم
کرد.

چیز دیگری هم
می‌خواستیم بگویم که
احالا به خاطر
نمی‌آورم. بماند برای
بعدها، اگر عصری
باشد.
مدیر مسئول
دوره کرده، کشر
رفتن از فرهنگ
اصطلاحات مایه‌ای جوانان
تالیف دکتر مهشید مشیری

فاطمه از او سه فرزند: دو پسر و یک دختر آورد. در آن زمان بازار جلال میان شیخیه، طرفداران شیخ احمد احسائی (۱۱۶۶-۱۲۴۱ ق)، و متشرعه گرم بود. ملامحمد تقی از مخالفان سرسخت شیخ احمد و شاگرد او سید کاظم رشتی (۱۲۱۲-۱۲۵۹ ق) بود. پدرش گرچه در آغاز با شیخیه مخالفت می‌کرد اما روش سکوت و اعتدال در پیش گرفت و عموی دیگرش، ملامحمد علی از طرفداران شیخ احمد بود. قره‌العین توسط عمو و یا پسر خاله‌اش، ملاجواد، به تقایید و نوشته‌های شیخ احمد آشنا شد و به مسلک شیخیه گرایید...